



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۳۱ | ۱۵ دی ۱۴۰۱

نوجوان
بازار



عطیه ضربابی

به بهانه روز تکریم مادران شهدا درباره بزرگمردی که به آرزویش رسید

آرمان خوانی

گمان می‌کنیم هنوز هم هست و در کنارمان زندگی می‌کند. گمان می‌کنیم او هنوز مربی نوجوان‌های مسجدشان است و بچه‌ها چشم به راه دیدن او هستند. فرض می‌کنیم هنوز هم با صلابت در کوچه پس‌کوچه‌های محله‌شان راه می‌رود و به آشناها سلام می‌کند. در صفحه یکی مثل ما، سوژه‌ها همیشه حی و حاضر بودند و به صورت رو در رو با آنها صحبت کرده‌ایم اما این بار جزو معدود دفعاتی است که سوژه روبه‌روی ما نیست و از جای بهتری ما را نگاه می‌کند. شهید آرمان علی‌وردی یکی مثل ما بود در حالی که چیزهای بیشتری برای یکی مثل بقیه نبودن می‌دانست و انجام می‌داد. او تمام تلاشش را کرد تا در روزگاری که اکثر آدم‌ها شبیه هم می‌شوند؛ متفاوت شود. او دوست داشت بین این همه چشم، نگاه خدا را به سمت خود جلب کند. به نظر من که موفق شد. در این صفحه شرح حالی می‌خوانیم از روزگاری که آرمان از سرگذرانده و گفت‌وگویی خواهیم داشت با مادر محترم شهید آرمان که برای ما از پسری بگوید که چند روزی است در کنارش نیست.

« با بسم... »

دوستانش، پدر و مادر و برادرش با احترام از او یاد می‌کنند؛ وقتی یاد خاطراتشان می‌افتند لبخندی می‌زند اما غم، چشم‌های آنها را رها نمی‌کند. قرار است از پسرشان بدانم، آرمان علی‌وردی که سال ۱۳۸۰ به دنیا آمد و ۲۱ سال در کنار هم بودند. زندگی کردند و روزها را ساختند. اما همیشه که ساختنی‌ها پا برجا نمی‌ماند. آن قدر لرزش‌ها و لغزش‌ها در دنیا اتفاق می‌افتد و پایه‌آرزوها را می‌شکند که به خودت می‌آیی و همه چیز را منحل شده می‌بینی اما باید بزرگی در نگاه ما باشد؛ نه فاجعه‌ای که به آن می‌نگریم. دوستانش می‌گویند وقتی توانست هیات را از مسجد تشخیص بدهد، پای ثابت مجالس شد. می‌رفت و می‌آمد و برای محافل اهل بیت عرق می‌ریخت. می‌گویند در مسجد پیدا بود و از همان کودکی، علاقه‌اش به مسجد و آدم‌هایش معلوم بود. وقتی دوستانش از او یاد می‌کنند؛ اولین چیزی که به ذهنشان می‌آید ادب اوست. اولین ویژگی که همه در یادشان مانده و به این راحتی‌ها هم از ذهنشان پاک نمی‌شود. مثل این که راست راستی، ادب آدمی را تا جاهای خوبی بالا می‌کشد؛ مثلاً همان جایی که آرمان ایستاده و دارد ما را نگاه می‌کند...

« از دانشگاه تا حوزه علمیه »

در این روزگاری که درس خواندن به سختی قبل نیست و اوضاع تحصیل راحت‌تر شده و انتخاب رشته دانشگاهی دلخواه دیگر آن قدرها هم سخت نیست، انتخاب رشته و مسیر تحصیلی‌ای که آدم دوست داشته باشد، خیلی سخت است؛ این که میان این همه گزینه روی میز، کدام یکی را انتخاب کنی و چند سال از عمرت را پای آن بگذاری، خیلی دقت می‌خواهد و نیازمند این است که دست و دلت نلرزد. شهید آرمان علی‌وردی عزیز، اول در دانشگاه سراغ رشته مهندسی می‌رود؛ کم‌کم می‌بیند برای این رشته ساخته نشده و دلش جای دیگری است. تصمیم می‌گیرد سراغ دلش برود کاری که در همه زندگی ۲۱ ساله‌اش انجام داده بود. او راهش را به سمت حوزه علمیه آیت‌الله مجتهدی (ره) کج می‌کند و دلش آرام می‌گیرد. حالا سراغ چیزی رفته که دوست دارد، مسیری که انتخاب کرده پراز سختی و پراز راه‌های نرفته‌ای است که آرمان و هم‌آرمان‌هایش باید طی کنند؛ خدا آدم‌های سخت را برای روزهای سخت آفریده است، مگر نه؟

« شوق پرواز »

گاهی پرواز در آسمان و لایه‌لای ابرها و در فانتوم‌ها اتفاق می‌افتد. گاهی کسی در کویری خشک و پراز نخل و زیر ترکش و میان هاله‌ای از دود باروت، پرمی‌کشد و جوانی هم میان بلوک‌های شهرکی در غرب تهران به آرزویش می‌رسد. مهم امضایی است که زیر آرزوهایشان می‌نشیند و زندگی‌شان را سبز می‌کند. ما اینجا حرف‌های تکراری نمی‌زنیم؛ همه‌تان می‌دانید آرمان چگونه پرواز کرد و تا آسمان‌ها رفت؛ هرچند دردست و پایش جانی نبود تا بیشتر از این در راه آرمان‌هایش دست و پا بزند. آرمان دهه هشتادی دیگر در حوزه علمیه نفس نمی‌کشد و کلاس شاگردهایش روی هوا مانده است، دل خانواده‌اش برای او تنگ شده و اردوهای جهادی منتظر او هستند اما او حالا در امن‌ترین نقطه‌ای که می‌شناسم سکنی گزیده و جایش خوب است؛ آن قدر خوب که آرزوی خیلی از ماهاست.

« آقامعلم »

برادرش می‌گوید؛ او آدم خیلی خوبی بود. این را خیلی‌ها می‌دانند؛ خیلی‌هایی که او را می‌شناختند. آرمان علاوه بر این که طلبه حوزه علمیه بود، مربی تربیتی کانون حوزه هم بود. مربی‌ای که خیلی از روزها به کودکان و نوجوانانی که خیلی دوستش داشتند، درس می‌داد. درس تئوری و عملی. درس ایمان و جهاد. درسی که حتماً نباید پای تخته نوشته بشود تا در ذهن بچه‌ها خانه کند. درسی که اولین نمودش، در رفتار خودش بود و بهترین سرمشق، خود خود آقامعلم بود. آقای علی‌وردی در ذهن بچه‌ها مانده و بیرون هم نمی‌رود. دوستانش می‌گویند پای ثابت کارهای جهادی بود و به گفته دوستانش، هیچ کار جهادی‌ای نبود که او در آن حضور نداشته باشد از خدمت به سیل زده‌گان و زلزله‌زده‌گان گرفته تا کمک‌های معیشتی و... همیشه فعال بود. همان طور که سردار شهید حاج قاسم سلیمانی گفته است «شرط شهید شدن، شهید بودن است»، آرمان واقعا شهید زندگی کرد و همین خصوصیات جهادی، معنوی و درسی، شخصیتی فوق‌العاده در او به وجود آورده بود.

دعوت مجمع عمومی سالیانه کانون بازنشستگان بیمه البرز

دستور جلسه:

- ۱- استماع و گزارش هیات مدیره و بازرس
- ۲- گزارش و عملکرد مالی منتهی ۱۴۰۰/۱۲/۲۸
- ۳- انتخاب هیات مدیره اصلی و علی‌البدل
- ۴- انتخاب بازرس اصلی و علی‌البدل
- ۵- سایر موارد قابل طرح توسط اعضاء در مجمع عادی

بدینوسیله از کلیه اعضاء محترم کانون دعوت می‌گردد در جلسه مجمع عمومی نوبت اول که از ساعت ۱۰ صبح الی ۱۳ روز دوشنبه ۱۴۰۱/۱۰/۲۶ در سالن اجتماعات ساختمان شریعتی، بیمه البرز، واقع در خیابان دکتر شریعتی بالاتر از ظفر، نبش کوچه آبان، شماره ۱۳۲۰ تشکیل می‌گردد، حضور بهم رسانید.

برگ سبز خودرو رنو لوگان L90 رنگ نقره‌ای مدل ۸۹ شماره پلاک ۱۴۹ م ۸۷ ایران ۴۶ شماره موتور K4MA690W039702 شماره شاسی NAPLSRALD91078313 به نام افشین حسین‌زاده سقاسکاری مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو سواری پژو آر دی ای ۱۶۰۰ مدل ۱۳۸۲ به رنگ سفید-صدفی-روغنی شماره انتظامی ایران ۱۳-۲۴۵۴۵۹ شماره موتور 22368216725 شماره شاسی IN82116443 به نام مهرداد رضائی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز و سند کمپانی موتورسیکلت احسان رنگ بنفش مدل ۱۳۹۸ به شماره پلاک ایران ۱۴۴-۳۸۱۵۹ و شماره موتور 0196N14479590 و شماره تنه N148PEKNEK1N14119 به نام محسن ماکوئی‌نژاد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سند کمپانی و برگ سبز خودرو سواری سایپا هاچ بک MT کوئیک مدل ۱۴۰۰ به رنگ مشکی قرمز متالیک شماره انتظامی ۲۴۳-۷۸ ایران ۶۷ شماره موتور M159171047 شماره شاسی NAPX212AAM1037670 به نام علی کشاورزی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.